

# یاد یاران

گهنه می ناب و حریف گهن  
ای که ز ایران تو برگشته بخت  
شاعر شیرین سخن انجمن  
مکتب ناهج شده پیغام تو  
منکر هر «ایسم»، به جز این یک ایسم  
عارج این جمله معارج تویی  
آن چه بگویم چو نمی از یم است  
صاحب پرونده به هر کشور است  
داخل دوزخ نشوم بی شما  
رشک جنان، خطه‌ی قزوین او  
نیست ولی دیپلم او مکتسب  
هرچه دلش خواسته بر نام خویش  
عارج معراج شهود است او  
از ازل استاد به سردفتران  
سالک این راه کج معوج است  
چون که شود همبر خلعتبری  
در همه کار از همه کس برتر است  
نیست کلاهی به سر او گشاد  
صاحب بس طنطنه و دبدبه است  
گشت سها «ثانی اثنین» این  
آن همه آمال و امانی چه شد  
حایری آن عارف فرساد کو  
لازم اگر یا متعدی چه شد؟  
کاسمی و شعر نمایان چه شد  
راهنمایش به چه کس وا گذاشت  
بود پرستویی با او چه شد  
آن همه دانشور نامی کجاست؟  
صحبت او گرم چو آب حیات  
گفت به جبر این همه یا اختیار

باز، زنو، می طلبد طبع من  
ای هنری خسرو بی تاج و تخت  
ای متخلص به «سها» در سخن  
گشته صدوق العرفا نام تو  
معتقد مکتبی ناهجیسم  
مبتکر مکتب ناهج تویی  
خاطره هر چند بگویم کم است  
شاعر شوریده که شورشگر است  
گفته به او خواجه سها از وفا  
شمس فلک هست به تابین او  
دکتر مطلق به حقوق و ادب  
بسته بل از خواهش اوهام خویش  
ناهج منهج وجود است او  
صدرنشین صف دانشوران  
هرکه چو او ناهج این منهج است  
نیست ز القاب و عناوین بری  
سرور و سرلشکر و سردفتر است  
شاعر و استاد و ابراستاد  
قائل اشعار به صد کبکبه است  
«اول من آمن» اگر بود امین  
آه! سها! نقد جوانی چه شد  
ناصر آن شاعر استاد کو  
انجمن حافظ و سعدی چه شد؟  
انجمن گوهر شایان چه شد  
انجمن پن که قلم نام داشت  
حضرت دیهیم سخنگو چه شد  
انجمن خاص نظامی به پاست؟  
کوش وحید من و آن خاطرات  
سایه کجا رفت و چه شد شهریار

انجمن حضرت والا چه شد  
 دکتر عدنان مزارع کجاست  
 دشمنی ایزد و دکتر حمید  
 بیگدلی شاعر قم در کجاست  
 شاعر خوش لهجه وفایی چه شد  
 مقری مشهور به صوفی کجاست  
 انجمن اعظم دانشوران  
 خانم شهرخ چه شدش انجمن؟  
 نظمی تبریزی آزاده کو؟  
 شاعر شوریده پریشان چه شد  
 صابر کرمانی عارف کجاست  
 فرخ، استاد خراسان چه شد  
 موج چرا غرقه‌ی دریای مرگ  
 ممتحنی، شاعر مفلق، حمید  
 زین همه صوفی‌روش خرقه‌پوش  
 نعمتی و حیدری و خاکسار  
 زان همه درویش یکی صوفی‌اند  
 زان همه کس، نیست کسی یار من  
 طاهر علی‌شاه دل‌آگاه کو  
 کوش؟ محبت علی من سروش  
 شاعر درویش محبت شعار  
 داده لسان، خورده پیاله بنوش  
 گفته شب جمعه به ذکر جلی  
 هم‌چو وی‌اش هر که خزانه پُر است  
 اهل حق و مجلس نیکو چه شد  
 از فقرا و از شعرا درگذر  
 آن همه علامه‌ی فهامه کو  
 کاظم عصار و نصیرش چه شد  
 آه بگو حضرت عصار کو؟  
 کوش حسن‌زاده و استاد او  
 مدرسه‌ی مروی و سالار کو؟  
 آه چه شد قبله‌ی حاجات ما  
 آه حکیم ذهبی در کجاست

شازده‌ی خوش قد و بالا چه شد  
 آهی و آگاهی و طالع کجاست  
 عاقبت آیا به کجاها کشید  
 ز آذر قم، نسل ششم در کجاست  
 سنگسری شیخ صفایی چه شد  
 صوفی معروف به کوفی کجاست  
 مجمع علم و ادب خاوران  
 کلبه‌ی سعد است چه سان در وطن  
 اکبر محمودی دل‌داده کو  
 مشفق یا منشی کاشان چه شد  
 صاحب اسرار و معارف کجاست  
 قدسی خطاط صفاهان چه شد  
 خفت سحر از چه به شب‌های مرگ  
 حیف شد این‌جور به شهرت رسید  
 بر کف کشکول و تبرزین به‌دوش  
 صاحب راه و روش بی‌شمار  
 اکثر ایشان الکی صوفی‌اند  
 مونس این جان شرر بار من  
 راهبر عارف این راه کو؟  
 صوفی باعاطفه‌ی پرخروش  
 در صفت و نام و نشان خاکسار  
 کسوت فقرش چو کفن روی دوش  
 نادعلیاً علیاً یا علی  
 جوز بر سید گوران شکست  
 این چه شد و آن چه شد و او چه شد  
 بر علما و حکما می‌نگر  
 آن همه اهل قلم و خامه کو  
 رفت کبیر ارکه، صغیرش چه شد  
 آن خلف جلوه و اسرار کو؟  
 حضرت شعرانی اوتاد او؟  
 حائری و مدرس اسفار کو؟  
 مصطبه‌ی پیر مناجات ما  
 ثانی رومی - چلبی در کجاست

آه حکیم، عارف استاد کو؟  
 حاج مطهر چه شدش خانقاه؟  
 نور علی شاه خراسان کجاست؟  
 پیرمراغه به کجا باخت نقش؟  
 یحیی فرزند محمدحسن  
 کوش حبیب من و محبوب من؟  
 بعد همه زند و کیلی چه شد؟  
 حشمت درویش کجوری کجاست؟  
 وه چه شد آن شاعر شاندرمنی؟  
 آن همه قوال و غزلخوان چه شد؟  
 مصلح ما کو و شب درس او؟  
 پرفسور وقت حسابی چه شد؟  
 شیخ اصولی معظم کجاست؟  
 سنگلجی کو و رواقش چه شد؟  
 سید معروف به مشکات کو؟  
 کوش متین دفتری استاد من؟  
 دکتر امامی، چه شد و پپ او؟  
 برتر استاد ولیکن چه سود  
 قاضی آزاده ی یزدان پرسست  
 نوکری دیوان، دیوانگی ست  
 شعر که غوغا نکند شعر نیست  
 مدح جوانمردان از مردمی ست

صالح علیشاه گناباد کو؟  
 کیست به دروازه ی دولت پناه؟  
 خواجه اباصلت خرامان کجاست؟  
 گنجویان کو و چه شد نوربخش؟  
 هان چه شد از فتنه ی دور زمن؟  
 حضرت شایسته ی مطلوب من؟  
 خانم سیمین خلیلی چه شد؟  
 نیر و نوشین و صبوری کجاست؟  
 اولی و ثانوی و ثامنی؟  
 نقل همه نُقل شبستان چه شد؟  
 منطوق شیرین، ادب درس او  
 حضرت محمود شهابی چه شد؟  
 مجتهد غیرمعمم کجاست؟  
 مثنوی و وصل و فراقش چه شد؟  
 صاحب آن فضل و مقامات کو؟  
 یا علی آبادی و فخر زمن؟  
 نیست دگر هیچ کس از تیپ او  
 یاسین در گوش شهان خوانده بود  
 طعمه ی دیوان شد و تیغش شکست  
 شاعر شب، مادح خورشید نیست  
 مدح و ثناگفتن جز معر نیست  
 خادم نامرد ولی مرد نیست

## شور مستی

دگر بارم به سر زد شور مستی  
 ز حسن روی او دیوانه ام من  
 سر سودای وصل دوست دارم  
 چو عشق روی او در دل مقرر کرد  
 ز فیض طلعتش جان تازه کردم  
 چه گویم عالمی دارم من امروز  
 مرا خود دیده باید کور باشد  
 چنان در راه عشقش تیز پویم

بیا تا وارهم از قید هستی  
 به جز او از همه بیگانه ام من  
 که این شوریدگی از اوست دارم  
 به یک بارم از این عالم به در کرد  
 صفا و عشق بی اندازه کردم  
 همه عشق و همه ساز و همه سوز  
 که او از دیده ام مستور باشد  
 که در هر کو به غیر از او نجویم

به عشقش از علایق پاک رستم  
 نمی‌دانم کی‌ام؟ یا خود چه هستم  
 چنان شوق وصال‌اش دارم مست  
 مرا هر ذره رازی فاش سازد  
 مرا هر ذره سرّ دوست گوید  
 سرود عشق در گوشم سراید  
 چنان از این تجلی باختم هوش  
 چنان از غیر رویش دیده بستم  
 مگوی از جلوه‌ی روی نکویش  
 که او از حدّ فهم ما برون است  
 جهان زیباست از فیض وجودش  
 نه ما را حد وصف روی زیباش  
 بیا ای عشق آتش در جهان زن  
 الا ای ذره از مه‌رت جهان‌تاب  
 به دیدار رخت کن سرفرازم  
 ببخش ما معرفت افزون امین را

ز حسن روی خوبش، مستِ مستم  
 هنوزش محو دیدار السستم  
 که کی بیم تن و پروای سر هست  
 که اندر دیده‌ام پیداش سازد  
 به پیدایی نشان دوست جوید  
 جمال دوست در چشمم نماید  
 که از هر دو جهان کردم فراموش  
 که در گیتی نمی‌دانم که هستم  
 به عقل خیره منما جست‌وجویش  
 برون از حدّ و رسم و چند و چون است  
 وجود ماست عاجز از سجودش  
 که هرگز درنیابد نور خفاش  
 بیا بر هم زمین و آسمان زن  
 بیا این ذره‌ی ناچیز دریاب  
 که بی‌دیدار رخسارت نسازم  
 فزون کن در دلش نور یقین را

### نامه‌ی منظوم به یکی از شاعران تبریز

شاعری آزاده و نیک‌ونهاد  
 تشنه‌ی درد شفا بخش امید  
 شاعری، دانا دلی، فرزانه‌یی  
 اکبر محمودی عاشق شعار  
 شاعر پُرمایه‌ی صاحب‌نظر  
 خواست از من از وفا و از کرم  
 من به ایهامی‌ش می‌گویم جواب  
 من امین روزگارم ای رفیق  
 دردمند عشق روی خوب یار  
 سال‌ها خواندم رموز فلسفه  
 حکمت مشاء از راهم بداشت  
 فن منطق کرد نطقم را خموش  
 زید و عمری را به جنگ انداختم  
 این زمان، خود سالک راه حقم

مظهر والای ایمان و وداد  
 آسمان فضل و دانش را چو شید  
 در بیابان طلب دیوانه‌یی  
 خسرو خرگاه شعر آبدار  
 بوستان عاشقی را بار و بر  
 پرده‌ی خاموشی خود بر درم  
 چون نمی‌خواهم کنم قلبش کباب  
 بی‌سکون و بی‌قرارم ای رفیق  
 بوده‌ام ای شاعر با اقتدار  
 می‌نجستم اندر او غیر از سفه  
 مشرب اشراق در راهم گذاشت  
 بگذر از الفاظ، معنی می‌نیوش  
 نصب و رفع و جرّشان پرداختم  
 بی‌خبر از جامد و از مشتقم

بیش از این افشا نخواهم کرد راز  
من امین‌ام شاعر نالایقی

می‌شوم با دوست سرگرم نیاز  
داغداری، دردمندی، عاشقی

### نامه‌ی منظوم به یکی از اقطاب خراسان

ای یگانه عارف واقف ز کل  
تا به کی از عشق جانان دم زخم  
پا نهادم در بیابان طلب  
چیست اسرار حیات و زندگی  
آشنا کن، با حقیقت جان من  
تا نهم پا در طریق بندگی  
جمله الفاظت معانی داشتند  
سفره‌ی احسان اگر گسترده‌یی  
گوی با من چیست اسرار وجود  
خواستم با من بگویی فرع و اصل  
آن‌که جانم از قفس راحت کند  
مشتعل سازد مرا از جان و دل  
بال و پر بخشد مرا تا از کرم  
باطنات باشد چون آگاه از دلم  
مستمند کوی عشقم ای امیر  
گوی با من دعوی شخص تو چیست  
پیش‌وایی؟ رهبری؟ تاج سری  
چه مقام و منصبی را حائزی  
سال‌ها در شرح حال عارفان  
دیده‌ام کاین پاک‌مردان بزرگ  
صاحب کشف و کرامت بوده‌اند  
گر بگویی با من افسرده حال  
می‌شوم از جان و دل، چاکر تو را  
بیش از این ای مرشد عالی‌مقام  
هم تو دانایی که من جوینده‌ام  
دارم امید فراوان هم اکنون

وی به زیبایی و خوبی هم‌چو گل  
رسم عاشق‌پیشگی بر هم زخم  
در طلب هر جا دویدم روز و شب  
چیست ما را مایه‌ی فرخندگی  
کن هویدا جلوه‌ی جانان من  
ای یگانه مظهر پایندگی  
در دل ما تخم معنی کاشتند  
دست گیر از بنده‌ی افسرده‌یی  
یا چه بردی از دکان عشق سود  
و آن‌که می‌سازد مرا با دوست وصل  
آتش آزادگی در من زند  
اوست صافی هم‌چو آب و من چو گل  
از مالایک نیز بالاتر پرم  
خوب می‌دانی که بر حق مایلم  
در طریق عشق حقم دست‌گیر  
برتر و پایین‌تر از نفس تو کیست  
قطب وقتی؟ جانشین حیدری؟  
بر چه رتبت ای یگانه فائزی  
خوانده‌ام اندر کتب بس داستان  
وین به حق پیوسته پیران سترگ  
دشمن جهل و لئامت بوده‌اند  
شرح دعوی خود ای صاحب کمال  
می‌کشم هرکس که شد کافر تو را  
نیست جایز، تا دهم طول کلام  
در طریق معرفت، پوینده‌ام  
که شوی ما را در این ره رهنمون

گر کنی ما را تو در این ره مدد  
باد اجرت با خداوند جهان  
ور نگوویی ادعای خویش را  
در قیامت می‌کنم از تو گله  
شادباش و شاد زی ای با شرف  
تا شوم من آگه از اصل اصول

می‌شوم ممنون لطفت تا ابد  
گر کنی آگه مرا از سر جان  
کرده‌ای محروم این درویش را  
که نکردی از برایم حوصله  
جلوه فرما بر امین از هر طرف  
پیرو عشقم کند حق گر قبول

### شکایت از زمانه

چه گویم از این اهرمن سیرتان  
کزین قوم نادان نه از کید ماه  
غمی گشتم از جور بی‌مایگان  
چو تیر فلک مر مرا تیر کرد  
زمین جان روشن‌گرم تیره ساخت  
ز بیداد، بهرام خونم بریخت  
ز بیداد ایام بردم پناه  
عزیزی هنرمند و پاکیزه‌رای  
که چون او دگر مادر روزگار  
چو شمع وجودش برافروختند  
امین گفت در روز عید غدیر

چه گویم ز نامردمان زمان  
بشد روزگار سپیدم سیاه  
شدم خسته از گردش آسمان  
چنین در جوانی مرا پیر کرد  
فرومایگان را به من چیره ساخت  
همای سعادت ز بامم گریخت  
به استاد روشن‌دلی هم‌چو ماه  
ادیبی سخن‌سنج و مشکل‌گشای  
نزاید یکی گر بزاید هزار  
ادیبان همه دیده بر دوختند  
چنین نظم شایسته و دلپذیر  
سبزوار - ۴۳

### شهر و روستا

شهر کانون حیل و تزویر  
شهر را ظاهری فریبنده است  
بام تا شام زحمت و رنج است  
رشته‌ی کار شهر پُرگره است  
شهریان کیستند؟ بنده‌ی زر  
کارشان مکر و حیل و نیرنگ  
سینه‌شان خالی از صفا و خلوص  
سفته و چک مهارشان کرده  
فرصتی جوی و روی بر ره نه  
برو از شهر و رو بیار به ده  
من به امداد بخت پیشاهنگ  
به هوای زیارت یاران  
دوستانی که گردهم بودیم  
سخن از دفتر و کتاب نبود

شهریان دل‌گرفته و دل‌گیر  
شهر بند است و مردمش بنده است  
ای دریغا که رنج بی‌گنج است  
کی به زیبایی و صفا چو ده است؟  
حذر از شهریان عزیز حذر  
در ره یک‌دگر فکندن سنگ  
ره نداده به دل وفا به‌خصوص  
بیش از اندازه بارشان کرده  
دل به‌دست رفیق آگه ده  
کام دل‌گیر و کام یار بده  
با تنی چند یک‌دل و یک‌رنگ  
راهی ده شدیم از تهران  
فارغ از قید بیش و کم بودیم  
به جز از باده و کباب نبود

نه ز بی‌مه‌ری و جفا اثری  
 همه اسباب عیش و عشرت جمع  
 زان میان یار دلبری کم بود  
 به‌جز از ما که میهمان بودیم  
 همه کس شادمان و خرم بود  
 همه سرگرم زندگی بودند  
 نه کسی آزمند و شیدا بود  
 همه شادان و سالم و پُرجوش  
 درد و بدبختی و الم کم بود  
 غم به آن سوی ره نیافته بود  
 بانوان، ساده لیک زیباروی  
 می‌ربودند دل ز اهل نظر  
 دختر شهر بی‌وفاست بسی  
 عاشق مال و جاه و عنوان است  
 دختر روستا بسی ساده است  
 نه فقط رنگ و آب و رو دارند  
 بوسه‌ی دختران این کشور  
 روستا پیش من فریبا بود

نه ز خود رای‌ی و خطا خبری  
 من چو پروانه دوستان چون شمع  
 کاش مه پیکری فراهم بود  
 و زغم شهریان نشان بودیم  
 عاری از درد و رنج و ماتم بود  
 فارغ از قید بندگی بودند  
 نه کسی پای‌بند سودا بود  
 همه اهل صفا و پند نیوش  
 پایه‌ی دین خلق محکم بود  
 گرچه هر سو بسی شتافته بود  
 دختران، ماهروی و مشکین موی  
 می‌گرفتند جان ز هر پیکر  
 بی‌وفاتر از او ندیده کسی  
 سخت‌دل لیک سست پیمان است  
 گل رویش چو آتش باده است  
 شرف و عز و آبرو دارند  
 چون شراب دو ساله سکرآور  
 راستی هر چه بود زیبا بود  
 مهر ۴۷

\*\*\*\*\*

دانش آموخته‌ی دانشگاه!  
 لحظه‌ی کام ندیدی از عمر

آه از عمر تلف کرده‌ات آه!  
 غیرنامی نشنیدی از عمر

## به یاد حاج ملاهادی سبزواری

در مقدمه‌ی کتاب «احوال و افکار حاج ملاهادی سبزواری» چاپ لندن به‌جای تقریظ نوشته‌ام:

«مولانا جلال‌الدین محمد بلخی به خط شریف خویش بر پشت مثنوی (حسامی نامه) رقم زده است:

«مثنوی را جهت آن نگفتم که حمائل کنند و تکرار کنند بلکه تا زیر پا نهند و بر بالای آسمان روند که مثنوی، نردبان معراج حقایق است نه آن که نردبان را به گردن

گیری و شهر به شهر گردی هرگز بر بام مقصود نروی» و همین معنی را فرزندش به نظم گوید:

هر که از این بر رود، آید به بام

نردبان آسمان است این کلام

و نحن نقول:

این اثر را - هم‌چو من - جان است و تن  
 باطنش را هفت بطن تو به توست  
 کشف و الهام است، ذوق و حال من  
 جانم اما، از جهان دیگری ست  
 برتر از این شعر و این نثریم ما  
 شو! به بام آسمان رو! والسلام

ای که می‌بینی کتاب نغز من  
 قیل و قالش، قالب است و رنگ و روست  
 بحث و تحقیق است قیل و قال من  
 قالبم هرچند خاکی پیکری ست  
 حاج ملاهادی عصریم ما  
 «نردبان آسمان است این کلام»